

ولادیمیر ایلیچ لنین

دولت

چریکهای فدائی خلق ایران

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

سایت سياهکل

www.SIAHKAL.com



و. ای. لنین

دولت

رفقا، بنا بر تصمیمی که از طرف شما اتخاذ گردیده است قرار بر این شده که من امروز در اینجا راجع به دولت برایتان صحبت کنم. نمی‌دانم که آشنائی قبلی شما با این موضوع تا چه حد است. اگر اشتباه نکرده باشم درس شما تازه شروع شده و این اولین باریست که با این موضوع بطور سیستماتیک روبرو می‌شوید. اگر اینطور باشد، ممکن است که بتوانم در این بحث مقدماتی در مورد این موضوع پیچیده موفق بشوم که مطلب را بطور روشن و جامع برای بسیاری از شنوندگانم بیان کنم. و اگر این چنین باشد، از شما تقاضا دارم که در این مورد خللی در خود راه ندهید. بعلمت اینکه مسئله دولت یکی از پیچیده‌ترین و مشکل‌ترین مسائل است، شاید بیشتر از هر مسئله‌ای توسط محققین، نویسندگان و فیلسوفان سرمایه‌داری مبهم و نامفهوم نمایانده شده است. لذا نباید انتظار داشت که فهم دقیقی از موضوع آنها در يك بحث کوتاه و در همان نشست اول حاصل شود. بعد از اتمام این بحث نخستین شما باید از هر قسمت که برایتان روشن و قابل درك نیست یادداشت بردارید و برای دومین و سومین و چهارمین بار به آنها بازگردید تا اینکه آنچه مبهم مانده بود با مطالعه و ترتیب دادن سخنرانیها و مباحثات تکمیل و روشتر گردد. امیدوارم که بتوانیم یکبار دیگر گرد هم آئیم و با رد و بدل کردن نظراتمان دو مورد سؤالات پیش آمده دریابیم که مبهم‌ترین آنها کدامند. همچنین

امیدوارم که علاوه بر ترتیب دادن سخنرانیها و گردهم‌آنی‌های آموزشی مقداری از وقت خود را هم صرف مطالعه تعدادی از مهمترین نوشته‌های مارکس و انگلس بنمائید. شکی ندارم که شما می‌توانید این آثار بسیار مهم را در کتابخانه مدارس، شوراها و حزب بیابید، و اگرچه باز ممکن است برخی از شما از بیان پیچیده این آثار دچار وحشت گردید، باید دوباره بشما گوشزد کنم که به هیچوجه نباید هراسی بخود راه بدهید، بدان دلیل که آنچه در مطالعه اول دشوار به نظر می‌رسد در مطالعه دوم یا هنگامی که موضوع را از جهات و زوایای دیگر بررسی کنید روشن‌تر می‌گردد. باری یکبار دیگر تکرار می‌کنم که مسئله دولت بسیار پیچیده بوده و آنچنان توسط محققین و نویسندگان سرمایه‌داری مبهم و مغشوش گردیده است که هرکسی در فهمیدن مستقل آن سعی جدی داشته باشد و بخواهد بر آن تسلط پیدا کند، باید بدفعات با آن برخورد کند و با بازگشت دوباره و چندباره، با در نظرگیری جهات و زوایای مختلفش به‌درک عمیقی از آن دست یابد. و البته بازگشت به این مسئله بسیار ساده‌تر خواهد بود، چرا که این یکی از اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین مباحث در علم سیاست بوده و نه فقط در دوران‌های پرتلاطم و انقلابی مانند امروز بلکه حتی در آرامترین دورانها نیز هر روز، در هر روزنامه و در برخورد با هر مسئله سیاسی و اقتصادی با آن روبرو خواهید شد. همه روزه در زمینه‌های گوناگون به این سؤال بازمی‌گردیم که: دولت چیست، دارای چه ماهیتی است، اهمیت آن در چیست، و حزب ما، حزبی که برای سرنگونی سرمایه‌داری مبارزه می‌کند، یعنی حزب کمونیست، درباره دولت چه نظری دارد؟ نکته اصلی این است که شما باید در اثر مطالعاتتان و سخنرانیها و مباحثی که درباره دولت می‌شنوید، بتوانید به‌درکی مستقل از این مسئله دست یابید، زیرا شما در موقعیت‌های بسیار گوناگون، در رابطه با پیش‌یا افتاده‌ترین مسائل، در زمینه‌های غیرمنتظره و در مباحث و مجادلات با مخالفین، با این مسئله برخورد خواهید کرد. تنها آن زمان که راه خود را برای درک این مسئله مستقلانه بیابید خواهید

توانست در اعتقادات خود راسخ بوده در هر زمان و در مقابل هر کس از آن دفاع کنید.

بعد از این توضیحات مختصر، حال به بحث درباره خود مسئله می پردازم، دولت چیست، چگونه پدید آمد و اساساً نظر حزب طبقه کارگر، که برای سرنگونی کامل سرمایه داری مبارزه می کند - یعنی حزب کمونیست، درباره دولت چگونه باید باشد؟

همانطور که قبلاً تذکر دادم شما مسئله دیگری را پیدا نخواهید کرد که عمداً یا سهواً توسط نمایندگان علوم سرمایه داری، فلسفه، فقه، اقتصاد سیاسی و مطبوعات این چنین سردرگم و مغشوش شده باشد. تا به امروز مسئله دولت تا حد زیادی با مسائل مذهبی اشتباه شده است، نه فقط آنان که به فلسفه های مذهبی معترفند (که طبیعتاً از آنان يك چنین انتظاری می رود) بلکه آنان که خود را رها از تعصبات مذهبی می دانند، غالباً مسئله خاص دولت را با مذهب می آمیزند و سعی بر ساختن فلسفه پیچیده با چهره ای ایدئولوژیکی و فلسفی می نمایند - که مدعیست دولت چیزی است الهی و ماوراء الطبیعه، و نیروی ویژه ایست که بشر تحت لوای آن زندگی کرده است، بدان معنی که قدرتی است با منشائی الهی که به بشر تفویض می شود، یا می تواند به بشر تفویض بشود، یا با خود چیزی در بر دارد که از آن بشر نیست، بلکه ودیعه ایست آسمانی. و لازم به یادآوری است که این عقیده (دکترین) رابطه بسیار نزدیکی با منافع مالکان و سرمایه داران یعنی طبقات بهره کش دارد - لذا در خدمت منافع آنهاست، و چنان عمیق در رسوم، عقاید و علوم آقایانی که نمایندگان سرمایه داری هستند نفوذ کرده است، که شما شاهد آثار و نشانه هایی از آن در هر سرزمینی هستید، حتی منشویکها و سوسیالیست های انقلابی (اس.ا.ر.ها، S-R) نیز، اگرچه بر این عقیده اند که می توانند به دولت از دیدگاهی هوشیارانه بنگرند و هرگونه پیشنهادی را که متضمن تعصبات مذهبی آنان است با خشونت رد می نمایند، چنین نظری راجع به دولت دارند. مسئله دولت بخاطر اینکه بیشتر از هر عامل دیگری منافع طبقات حاکمه را به خطر می اندازد پیچیده و

دشوار وانمود شده است (لازم بیادآوری است که این مسئله فقط در مقایسه با اساس علم اقتصاد در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد). این عقیده (دکترین) دولت بعنوان جوازی برای کسب امتیازات اجتماعی، مجوزی برای اعمال بهره‌کشی و وجود سرمایه‌داری بکار می‌رود - و درست بدین دلیل است که انتظار برخورد بیطرفانه طبقه حاکمه با این مسئله بزرگترین اشتباه خواهد بود. و یا برخورد با این مسئله به اعتقاد به اینکه ادعاهای عالمانه طبقه حاکمه می‌تواند نظریه‌ای واقعاً علمی در این مورد بیان کند، وقتی با مسئله دولت، با عقیده (دکترین) دولت، با تئوری دولت آشنا شدید و به اندازه کافی در آن تعمق نمودید همیشه نبرد ما بین طبقات مختلف را درک خواهید کرد، نبردی که در برخورد نقطه نظرهای مختلف درباره دولت و در برآورد نقش و اهمیت آن روشن و منعکس می‌گردد.

برای آنکه بتوانیم تا آنجا که ممکن است دیدی علمی از مسئله دولت داشته باشیم باید حداقل نظری سریع به تاریخ، پیدایش و رشد آن بیافکنیم. معتبرترین اصل در مسائل علوم اجتماعی، اصلی که برای کسب عادت صحیح در نحوه برخورد با این گونه مسائل کاملاً ضروری است و از سردرگم شدن انسان در انبوهی از جزئیات و یا عقاید گوناگون و متضاد جلوگیری می‌کند - اگر قرار است که برخورد ما با این مسائل علمی باشد، مهمترین اصل همانا فراموش نکردن زمینه ارتباطات تاریخی، بررسی هر مسئله از نقطه نظر چگونگی پیدایش آن پدیده در تاریخ و مراحل عمده‌ای که در طول رشد خود طی نموده و رسیدن به حالت امروزی آن از این نقطه نظر می‌باشد.

امیدوارم که در حین آموختن این مسئله یعنی مسئله دولت خود را با کتاب «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» نوشته انگلس آشنا کنید. این کتاب یکی از اساسی‌ترین آثار سوسیالیسم نوین می‌باشد و می‌توان هر جمله آن را با اطمینان به اینکه پیهوده نبوده و براساس منابع تاریخی و سیاسی استوار است قبول کرد. بدون شك همه قسمت‌های این کتاب بطور یکسان عامه‌پسند و باسانی قابل فهم نگاشته نشده‌اند و فهم برخی قسمت‌های آن مستلزم آشنائی قبلی خواننده با تاریخ و اقتصاد می‌باشد. ولی باز تکرار می‌کنم که اگر بعد از خواندن

این کتاب برای بار اول آن را کاملاً نفهمیدید بهیچوجه دلسرد نشوید. بندرت کسی با یکبار خواندن آن را می‌فهمد. ولی با مرور بعدی آن، وقتی که علاقه شما دوباره بیدار گردد، موفق به درک قسمتهای بیشتری از آن خواهید شد. من این کتاب را بدین دلیل عنوان کردم که برخوردی صحیح با مسئله دولت به طریق ذکر نده می‌دهد و با طرحی تاریخی از منشاء دولت آغاز می‌شود.

این مسئله همانند بسیاری از مسائل دیگر چون منشاء سرمایه‌داری، بهره‌کشی انسان از انسان، سوسیالیسم و چگونگی شرایط پیدایش آن فقط وقتی قابل ررسی اساسی می‌باشد که نظری جامع به تاریخ رشد آن بیافکنیم. در رابطه با بن مسئله قبل از هر چیز باید متذکر شد که دولت همیشه وجود نداشته است. وزگاری بود که هیچ دولتی وجود نداشت. دولت در هر زمان و در هر کجا که جامعه به طبقات تقسیم گردد و استثمارگر و استثمارشونده بوجود آیند پدیدار می‌شود.

قبل از پیدایش اولین شکل بهره‌کشی انسان از انسان و تقسیم طبقاتی جامعه برده‌دار و برده - پدرسالاری یا کلان فامیلی وجود داشته است (کلان - قبیله، آن زمان مردم يك قوم و خویش با هم زندگی می‌کردند). نشانه‌های نسبتاً طمی از این زمان‌های اولیه در زندگی بسیاری از انسانهای ابتدائی امروزی نی مانده است، و شما هر کتابی را درباره تمدن‌های اولیه مورد مطالعه قرار دهید، به اوصافی صریح و نشانه‌هایی برخورد خواهید کرد که دلالت بر این نیقت داوند که زمانی بود، کم و بیش شبیه به کمونیسم ابتدائی، که هنوز جامعه برده‌دار و برده تقسیم نشده بود. در آن دوران نه دولت وجود داشت و نه دستگاه خصوصی برای اعمال سیستماتیک زور و در انقیاد در آوردن مردم. يك چنین تنگامی است که دولت نام دارد.

در جوامع اولیه، وقتی انسانها بصورت گروه‌های کوچک در قبایل زیستند و هنوز در مراحل ابتدائی تکامل بودند، در شرایطی شبیه واران توحش - عصری که جوامع انسانهای متمدن و نوین هزاران سال با آن فاصله زمانی دارند - هنوز هیچ نشانی از وجود دولت به چشم خورد. ما شاهد تفوق آداب و رسوم، اعتبار و احترام، نشانه‌های

۸ دولت

قدرت بزرگان قبیله می‌باشیم. گاهگاهی هم شاهد برخورداری زنان از این قدرت هستیم - در آن روزگار موقعیت اجتماعی زنان مانند امروز پایمال نشده بود و این چنین تحت ستم نبودند. ولی در هیچ کجا نشانی از دسته مخصوصی از مردم که خود را از دیگران جدا کرده و بر آنها به قصد و بخاطر حکومت کردن فرمانروائی کنند و به طور سیستماتیک و دائمی دستگاهی برای اعمال زور و خشونت در اختیار داشته باشند، هم چنان که امروز نیز بنمایش گذاشته می‌شوند، گروههای مسلح، زندانها و وسائل دیگر برای به انقیاد درآوردن اراده دیگران با اعمال زور، مشاهده نمی‌کنیم - تمام این ترکیب‌ها است که جوهر اساسی دولت را تشکیل می‌دهند.

اگر ما خود را از قید تعلیمات باصطلاح مذهبی، ریزه کاریها، مباحث فلسفی و عقاید گوناگونی که توسط محققین سرمایه‌داری بخوردمان داده می‌شود بیهانیم، اگر خود را از قید اینها رها سازیم و کوشش کنیم که جوهر واقعی مطالب را بدست آوریم، آنوقت خواهیم دید که دولت حقیقتاً دستگاهی است برای فرمانروایی. وقتی گروهی پدیدار می‌شوند که کارشان فقط حکومت کردن است، و برای حکومت کردن احتیاج به دستگاهی مخصوص برای اعمال زور و در انقیاد درآوردن اراده دیگران - مانند زندانها، افرادی مخصوص، ارتش‌ها و غیره - دارند، آن زمان دولت پدیدار می‌گردد.

اما زمانی بود که دولتی در کار نبود، وقتی که همبستگی عمومی، خود جامعه، نظم و مقررات کار با نیروی آداب و رسوم، بوسیله اعتبار و یا احترام به بزرگان قبیله و یا به وسیله زنان - که در آن زمان نه فقط با مردان مساوی بودند بلکه در بعضی موارد مقامی بالاتر از آنان نیز دارا بودند - ابقاء می‌گردید - در حالیکه گروهی خاص وجود نداشتند که متخصص در فرمانروایی باشند. تاریخ نشان می‌دهد که دولت بعنوان يك عامل جبر و ستم بر مردم هنگامی و در جانی ظاهر شد که جامعه به طبقات تقسیم گردید، یعنی، تقسیم مردم به دسته‌های گوناگون که بعضی

از آن‌ها بطور دائم در موقعیتی بودند که می‌توانستند بهره کار دیگران را به‌خود اختصاص دهند، جایی که گروهی از گروهی دیگر بهره‌کشی می‌کردند.

و این تقسیم جوامع به طبقات را باید همیشه بعنوان اساسی‌ترین اصل تاریخ در خاطر داشته باشیم.

تکامل همه جوامع بشری طی هزاران سال، در تمام کشورها بدون استثناء يك قانون عمومی را بطور قاطع مکشوف می‌سازد، که در آن يك نظم و تداوم بچشم می‌خورد، لذا در ابتدا جوامع بی‌طبقه بودند، همان جوامع اولیه پدرسالاری و ابتدایی، که در آن‌ها از اشراف خبری نبود، سپس جوامعی که بر مبنای برده‌داری بودند بوجود آمدند، یعنی جوامع برده‌دار. تمام اروپای متمدن و نوین امروزی از این مرحله گذشته است. اکثریت بزرگی از انسان‌های دیگر قسمت‌های جهان نیز از این مرحله گذشته‌اند. دو هزار سال پیش برده‌داری با منتهای قدرت خود حکومت می‌کرد. در میان انسان‌هایی که کمتر توسعه یافته‌اند هنوز بقایایی از برده‌داری بچشم می‌خورد، برای مثال می‌توانید نهادهایی از برده‌داری را در آفریقا مشاهده کنید. تقسیم جامعه به برده‌دار و برده اولین تقسیم مهم طبقاتی بود. گروه اول نه تنها تمام ابزار تولید - زمین و متعلقات آن را به‌عهده داشت - با تمام ناچیزی و ابتدایی بودن این ابزار - بلکه مردم را نیز در مالکیت خویش داشت. این گروه را برده‌دار می‌نامیدند، در حالیکه دسته دیگر را که کار می‌کردند و ثمره کارشان را در اختیار دیگران قرار می‌دادند بعنوان برده می‌شناختند.

بعد از شکل برده‌داری مرحله تاریخی دیگری بنام فئودالیزم آغاز گشت. در اکثریت قریب به اتفاق کشورها برده‌داری در دوره تکاملی خویش به سرواژه تبدیل شد. در این هنگام جامعه اساساً به مالکان فئودال و زارعان سیرف تقسیم می‌شد. شکل روابط مابین انسان‌ها تغییر یافت. برده‌داران، بردگان را جزیی از مالکیت خویش می‌پنداشتند، قانون این دید را تثبیت می‌نمود و به بردگان کاملاً بمنزله احشام برده‌داران

می‌نگریست. پس تا آنجا که به يك زارع سیرف مربوط می‌شد، ستم طبقاتی و وابستگی باقی ماند، اما آنچنان وانمود نمی‌شد که مالکان فئودال رعایای خود را مانند احشام، مالك باشند، بلکه فقط حق داشتند ثمرات کار آن‌ها را بخود اختصاص داده و از آن‌ها خدمات اجباری خاصی را بخواهند. اگرچه در عمل همان‌طور که می‌دانید، رعیت‌داری، بخصوص در روسیه که سیرواز بیشتر از هر جای دیگر بطول انجامید و خشن‌ترین شکل ممکن را داشت، چیزی جز برده‌داری نبود.

بعدها با توسعه تجارت، پیدایش بازار جهانی و رشد گردش پول، طبقه جدیدی در درون جامعه فئودالی پدیدار گشت - طبقه سرمایه‌دار - از کالا، مبادله کالا و از بالا رفتن قدرت پول، قدرت سرمایه ناشی گشت. در طول قرن هیجدهم، و یا بهتر بگوئیم در اواخر قرن هیجدهم و در طول قرن نوزدهم، انقلاباتی در تمام دنیا صورت گرفت. فئودالیزم در تمام کشورهای اروپای غربی برافتاد. روسیه آخرین کشوری بود که این امر در آن بوقوع پیوست. در سال ۱۸۶۱ يك دگرگونی بنیادی در روسیه نیز روی داد، در نتیجه يك شکل از جامعه جایگزین شکلی دیگر از آن گردید، فئودالیزم جای خود را به سرمایه‌داری داد، که در آن تقسیم طبقاتی جامعه باضافه آثار و بقایای گوناگونی که از سرواژه باقی مانده بود، حفظ شد. ولی اساساً تقسیم طبقاتی جامعه شکلی نو بخود گرفت.

صاحبان سرمایه، صاحبان زمین و کارخانه‌ها در تمام کشورهای سرمایه‌داری هنوز هم اقلیت ناچیزی از جمعیت را تشکیل می‌دهند که حاکمیت کامل بر کار دیگران دارند و در نتیجه بر توده کارگران، که اکثریت آن‌ها را پرولتاریا و کارگران روزمزد یعنی کسانی که معیشت خود را در پروسه تولید فقط با فروش دستهای کارگری و نیروی خویش، کسب می‌کنند، حاکم بوده، آنان را تحت ستم نگاه می‌دارند و استثمارشان می‌کنند. با گذار به سرمایه‌داری، دهقانانی که در دوران فئودالیزم پراکنده و منکوب گردیده بودند، قسمتی (اکثریت آن‌ها) به پرولتاریا و قسمتی (اقلیت آن‌ها) به دهقانانی ثروتمند، که خود

کارگرانی را اجیر کرده و نوعی سرمایه‌داری روستائی را تشکیل می‌دادند، تبدیل شدند.

این واقعیت اساسی - گذار جامعه از شکل‌های اولیه برده‌داری به سرواز و بالاخره به سرمایه‌داری - را باید همیشه بخاطر داشته باشید، چرا که فقط با بخاطر داشتن این واقعیت اساسی، فقط با بررسی همه عقاید (دکترین‌ها) در این چهارچوب اساسی است، که خواهید توانست این دکترین‌ها را به درستی ارزیابی کرده و به مفهوم واقعی آن‌ها پی ببرید، برای آنکه هر کدام از این دوران‌های عظیم در تاریخ بشر یعنی برده‌داری، فئودالیزم و سرمایه‌داری، صدها قرن را در برمی‌گیرد و نمودار انبوهی از اشکال سیاسی است، این گوناگونی در دکترین‌های سیاسی، عقاید انقلابات به حدی است که این تنوع بی‌اندازه و گوناگونی بی‌حساب (بخصوص در رابطه با دکترین‌های سیاسی و فلسفی محققین و سیاستمداران سرمایه‌داری) فقط با محکم در دست گرفتن این کلید راهنما، یعنی این گونه تقسیم جامعه به طبقات، این گونه تغییر در شکل‌های حاکمیت طبقه، فقط از این نقطه نظر است که همه مسائل اجتماعی - اقتصادی، سیاسی، معنوی، مذهبی و غیره قابل بررسی می‌باشند.

اگر مسئله دولت را از این نقطه نظر اساسی بررسی کنید، خواهید دید که قبل از تقسیم جامعه به طبقات، همانطور که قبلاً متذکر شدم، هیچ گونه دولتی وجود نداشت. ولی همینکه تقسیم جامعه به طبقات پدیدار شد و پا گرفت، همینکه جامعه طبقاتی بوجود آمد، دولت هم پدیدار گشت و ریشه دواند. تاریخ بشر شاهد صدها کشور است که مراحل برده‌داری، فئودالیزم و سرمایه‌داری را گذرانده و یا در حال گذار از یکی از این مراحل می‌باشند. در هر يك از این کشورها، علیرغم همه تغییرات عظیم تاریخی که در آن‌ها صورت گرفته است، علیرغم همه تحولات سیاسی و انقلابات که ناشی از این گونه رشد بشر، گذار از برده‌داری به فئودالیزم به سرمایه‌داری و به مبارزه جهانی کنونی بر علیه سرمایه‌داری می‌باشد، همیشه پیدایش دولت را مشاهده می‌کنید. دولت همیشه دستگاه

مخصوصی در بیرون جامعه بوده و شامل گروهی که کارش فقط، یا تقریباً فقط و یا کلاً فرمانروایی است، می‌باشد. مردم به دو دسته، محکومان و آنان که در حکومت کردن تخصص دارند، حکمرانان و سیاستمداران که در بالای جامعه قرار می‌گیرند، تقسیم می‌شوند. این دستگاه یعنی دولت، این گروه از مردم که بدیگران حکمرانی می‌کنند، همیشه دارای طرق خاصی برای سرکوبی، تنبیه بدنی، می‌باشند. قطع نظر از اینکه این خشونت‌ها با چماق ابتدایی، انواع کاملتر سلاح‌های دوران برده‌داری، سلاح‌های گرم که در قرون وسطی و یا بالاخره با اسلحه‌های مدرن که شکوهی از تکنولوژی قرن بیستم است و کاملاً بر مبنای آخرین دستاوردهای تکنولوژی نوین استوار گردیده‌اند، می‌باشد. روش خشونت تغییر کرد، ولی در هر زمان و در هر جامعه‌ای که دولت وجود داشت گروهی هم بودند که حکومت می‌کردند، فرمانروایی می‌کردند، مسلط بودند و برای حفظ قدرتشان دستگاهی برای اعمال زور و خشونت بر طبق مقتضیات فنی زمان خود دارا بودند. و با بررسی این پدیده‌های عمومی، با پرسش از خود که چرا وقتی طبقات پدیدار نشده بودند دولتی وجود نداشت، در آن هنگام که از استثمارگر و استثمارشونده نشانی نبود، و چرا با پیدایش طبقات پدیدار گشتند، فقط از این راه است که قادر خواهیم بود جوابی قاطع به این سؤال که سرشت و اهمیت دولت در چیست بیابیم.

دولت دستگاهی است برای حفظ فرمانروایی يك طبقه بر طبقه دیگر. در آن دوران که طبقات در جامعه وجود نداشتند، در آن هنگام، قبل از دوره برده‌داری، که مردم در شرایط ابتدایی با برابری بیشتری کار می‌کردند، در شرایطی که تولید کار هنوز در کمترین حد بود، و در آن زمان که انسان اولیه بسختی قادر به تولید حداقل مایحتاج يك زندگی بسیار ابتدایی بود، آن دسته خاصی از مردم که کارشان فرمانروایی و باقیاد درآوردن بقیه افراد جامعه می‌باشد، هنوز بوجود نیامده بودند و نمی‌توانستند بوجود آمده باشند. فقط وقتی اولین شکل تقسیم جامعه

به طبقات ظاهر شد، فقط هنگامی که برده‌داری پدیدار گشت، آن زمان که طبقه‌ای خاص از مردم با تمرکز روی ابتدایی‌ترین شکل کار زراعی توانستند مقداری مازاد تولید کنند، و این تولید اضافی برای پست‌ترین نوع زندگی که به‌بردگان تحمیل می‌شد واجب نبود و در دست برده‌داران قرار گرفت، - به این ترتیب موجودیت این طبقه برده‌دار محفوظ گردید - در آن زمان بود که به‌منظور استوار گرداندن ریشه‌های این طبقه لازم بود که دولت پدیدار گردد.

و این چنین نیز شد و دولت بوجود آمد - دولت برده‌داران، دستگاهی که به‌برده‌داران قدرت و توانایی داد تا بتوانند بر بردگان حکومت کنند. جامعه و دولت هر دو در آن زمان از مقیاس امروزشان بسیار کوچک‌تر بودند، وسایل ارتباطی‌شان بطور غیرقابل مقایسه‌ای ناچیز بود و وسایل ارتباطی نوین کنونی هنوز وجود نداشت. کوه‌ها، رودخانه‌ها، و دریاها مواعی بی‌اندازه بزرگ محسوب می‌شدند، و دولت درون مرزهای جغرافیایی بسیار محدودتری شکل گرفت. دستگاهی دولتی با فنونی ابتدایی و میدان عملی محدود در خدمت کشوری با مرزهای جغرافیایی نه آنچنان گسترده قرار داشت. در هر صورت دستگاهی وجود داشت که بردگان را وادار به برده ماندن می‌نمود، دستگاهی که يك دسته از افراد جامعه را تحت سلطه و ستم گروهی دیگر نگاه می‌داشت. غیرممکن است که بتوان بدون دستگاهی دائمی برای اعمال زور اکثریت افراد يك اجتماع را وادار به کار سیستماتيك برای دیگر افراد آن نمود. تا آن زمان که طبقات وجود نداشتند، دستگاهی بدین شکل نیز وجود نداشت. وقتی طبقات پدیدار شدند، همینکه تقسیمات طبقاتی رشد کردند، همیشه و در همه جا، موسسه‌ای نیز بنام دولت پدیدار گشت. اشکال دولت بسیار گوناگون بود. حتی در دوره برده‌داری اشکال مختلف دولت در متدمن‌ترین، با فرهنگ‌ترین و پیشرفته‌ترین کشورهای آن زمان - برای مثال، در یونان باستان و روم به چشم می‌خورند - که اساس‌شان کلاً بر برده‌داری استوار بود. در آن زمان نیز تفاوت‌هایی مابین حکومت

سلطنتی و جمهوری و مابین اریستوکراسی و دموکراسی وجود داشت. حکومت سلطنتی بر قدرت شخصی يك فرد استوار است، جمهوری حکومتی است که در آن از عناصر انتخاب نشده خبری نیست، اریستوکراسی بر قدرت اقلیت کوچکی از اجتماع پایه‌گذاری شده است و دموکراسی بر قدرت مردم استوار است. (دموکراسی در زبان یونانی به معنای قدرت مردم می‌باشد). همگی این اختلافات در دوران برده‌داری پدید آمد. علیرغم تمام این اختلافات دولت دوران برده‌داری، قطع نظر از سلطنتی، جمهوری، اریستوکراتیک و یا دموکراتیک بودنش، دولت برده‌داران بود.

در تمامی مباحثات و سخنرانی‌هایی که درباره تاریخ دوران باستان تشکیل می‌شوند سخن از مبارزاتی که بین دولت‌های جمهوری و سلطنتی وجود داشته است به میان می‌آید. ولی واقعیت اساسی این است که بردگان نه فقط تبعه يك کشور شمرده نمی‌شدند بلکه حتی انسان نیز به حساب نمی‌آمدند. قوانین رومی‌ها به آنان بدیده احشام می‌نگریست. قانون قتل نفس و دیگر قوانین که از افراد حمایت می‌کرد در مورد بردگان رعایت نمی‌شد. این قوانین فقط از برده‌داران که تبعه شناخته می‌شدند حمایت می‌کرد. اما خواه حکومت جمهوری بود خواه سلطنتی - در هر صورت حکومت برده‌داران بود. برده‌داران از تمام حقوق برخوردار بودند، در حالیکه بردگان در چشم قانون احشام به حساب می‌آمدند، و نه تنها هرگونه اعمال خشونت بر بردگان آزاد بود بلکه حتی کشتن بردگان نیز جرمی به حساب نمی‌آمد. جمهوری‌های برده‌دار دارای اشکال متفاوتی، مانند جمهوری اریستوکراتیک و جمهوری دمکراتیک، بودند. در جمهوری‌های اریستوکراتیک فقط عده قلیلی از افراد ممتاز حق شرکت در انتخابات را دارا بودند، در جمهوری‌های دمکراتیک همه در انتخابات شرکت می‌کردند، ولی منظور از همه یعنی برده‌داران، یعنی همه بجز برده‌گان. این نکته اساسی را باید همیشه به‌خاطر داشت، بدان سبب که بیش از هر چیز مسئله دولت و طبیعتش را روشن و آشکار می‌سازد.

دولت دستگاهی است برای جور و تعدی يك طبقه به طبقه دیگر، دستگاهی است که بوسیله آن يك طبقه طبقات زیردست را مطیع خود می‌کند، این دستگاه انواع گوناگونی دارد. دولت برده‌داری می‌تواند بشکل سلطنتی، جمهوری اریستوکراتیک و یا حتی جمهوری دموکراتیک باشد. فی الواقع شکل دولت تغییرات زیادی کرد، ولی جوهر همه آن‌ها یکی بود، بردگان از هیچ حقی برخوردار نبودند و طبقات تحت ستم را تشکیل می‌دادند، حتی جزو انسان‌ها هم بحساب نمی‌آمدند. همین موضوع را نیز بوضوح در دولت فئودالی مشاهده می‌کنیم.

تغییر شکل استثمار، دولت برده‌داری را به دولت فئودالی تبدیل نمود. این دارای اهمیت بسیار بود. در جامعه برده‌داری برده از هیچ حقی برخوردار نبود و انسان محسوب نمی‌شد، در جامعه فئودالی زارع به زمین بسته بود. مهمترین وجه تمایز رعیت‌داری (سرواژ) این بود که رعایا (و در آن زمان رعایا اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند، جمعیت شهری هنوز بسیار اندک بود) وابسته به زمین محسوب می‌شدند - این پایه اصلی رعیت‌داری (سرواژ) است. زارع می‌توانست تعداد معینی روز در سال را روی زمینی که از طرف مالک به او واگذار شده بود کار کند، در روزهای دیگر زارع سرف برای مالکش کار می‌کرد. جوهر این جامعه طبقاتی باقی ماند - جامعه بر استثمار طبقاتی پایه‌گذاری شده بود. فقط صاحبان زمین از حقوق اجتماعی برخوردار بودند، رعایا هیچ‌گونه حقوقی نداشتند. در عمل شرایط آن‌ها با شرایط بردگان در دولت برده‌داری فرق چندانی نداشت. بهر حال، راه وسیع‌تری برای رهایی رعایا گشوده شد، چرا که رعیت بعنوان مایملک مستقیم زمین‌داران محسوب نمی‌گشت. او می‌توانست مقداری از وقت خود را روی زمین خودش کار کند، و می‌توانست با اصطلاح تاحدی متعلق به خودش باشد. با امکانات وسیع‌تر برای توسعه مبادلات و روابط تجاری، سیستم فئودالی رفته رفته به افول گذاشت و افق رهایی دهقانان را بازتر کرد. جامعه فئودالی همیشه از جامعه برده‌داری پیچیده‌تر بود. صنعت و تجارت توسعه بیشتری یافت.

که حتی در آن روزگار منجر به سیرمایداری گشت. در قرون وسطی فتودالیزم مسلط و حکمفرما بود. در این هنگام نیز شکل دولت گوناگون بود، و ما شاهد حکومت سلطنتی و جمهوری می‌باشیم، اگرچه حکومت نوع دوم یعنی جمهوری کمتر بچشم می‌خورد. اما در هر دو صورت مالک فتودال تنها حکمران محسوب می‌شد. رعایای سرف مطلقاً از هرگونه حقوق سیاسی محروم بودند.

نه تحت سلطه برده‌داری و نه در سیستم فتودالی يك اقلیت كوچك نمی‌توانست بدون اعمال زور اکثریت مردم را به انقیاد خود درآورد. تاریخ پر است از تلاش‌های مداوم طبقات تحت ستم برای سرنگونی ستم. تاریخ برده‌داری شامل شواهدی از جنگ‌های آزادی‌بخش بر علیه بردگی که ده‌ها سال بطول انجامید، می‌باشد. ضمناً نام «اسپارتاکیست» بدان سبب بوسیله حزب کمونیست آلمان، تنها حزب آلمانی که برای رهایی از یوغ سرمایه‌داری مبارزه می‌کند، اتخاذ گردیده است که اسپارتاکوس یکی از برجسته‌ترین قهرمانان شورش بردگان، که در حدود دو هزار سال پیش بوقوع پیوست، می‌باشد. برای سال‌های زیاد امپراطوری روم که به‌نظر قادر مطلق می‌آمد و کاملاً بر برده‌داری استوار بود، متحمل ضربات و لطامات قیام همه‌گیر بردگان که تحت رهبری اسپارتاکوس متحد و مسلح گشته و ارتشی بزرگ را تشکیل داده بودند، گشت. ولی آن‌ها بالاخره مغلوب گردیده و بوسیله برده‌داران دستگیر و شکنجه شدند. چنین جنگ‌های داخلی سراسر تاریخ جوامع طبقاتی را می‌پوشاند. مثالی که ذکر کردم یکی از بزرگترین جنگ‌های داخلی در دوران برده‌داری می‌باشد. دوران فتودالیزم نیز شاهد قیام‌های مداوم دهقانان بوده است. برای مثال طی قرون وسطی در آلمان مبارزات بین دو طبقه - دهقانان (سرف‌ها) و مالکان - بالا گرفت و بُعدی وسیع یافت و تبدیل به جنگی داخلی بین دهقانان و مالکان گردید. همه شما با مثال‌های مشابه از قیام‌های پی‌درپی دهقانان بر علیه مالکان فتودال در روسیه آشنا هستید.

مالکبان فتودال برای حفظ نقش و قدرتشان مجبور به داشتن دستگاهی، که توسط آن بتوانند تعداد زیادی از مردم را تحت انقیاد خود متحد کرده و وادار به اطاعت از قوانین خاصی بنمایند، بودند، و تمامی این قوانین اساساً به يك منظور بود - ابقاء قدرت مالکان بر دهقانان سرف. و این همان دولت فتودالی بود که برای مثال، در روسیه یا در کشورهای کاملاً عقب افتاده آسیائی (جائی که فتودالیزم تا به امروز متداول است) شکلش فرق می کرد - یا جمهوری بود و یا سلطنتی. وقتی که دولت سلطنتی بود، حکمرانی يك فرد برسمیت شناخته می شد، و هنگامی که جمهوری بود، شرکت نمایندگان انتخابی جامعه مالکان برسمیت شناخته می شد. جامعه فتودالی نمایشگر تقسیم طبقاتی بود که تحت آن اکثریت قریب به اتفاق - یعنی دهقانان سرف - کاملاً به انقیاد اقلیتی ناچیز - یعنی مالکان زمین - درمی آمدند.

توسعه تجارت و رشد مبادله کالا، موجب پیدایش طبقه جدید - یعنی سرمایه دار- گردید. سرمایه به این صورت در اواخر قرون وسطی، هنگامی که کشف آمریکا موجب رشد خارق العاده تجارت گردید، مقدار فلزات گرانبها افزایش یافت، نقره و طلا وسائل مبادله گردیدند، وقتی که گردش پول این امکان را به وجود آورد که افرادی مالك ثروت سرشاری گردند، شکل گرفت. نقره و طلا بعنوان ثروت در تمام جهان شناخته شدند. قدرت اقتصادی مالکان رو به افول گذاشت و قدرت طبقه جدید - نمایندگان سرمایه - توسعه یافت. ساختار جدید جامعه این چنین می نمود که تمام اتباع يك کشور با هم برابرند. تقسیم بندی قدیمی برده دار و برده ناپدید شد، همه در مقابل قانون یکسان به حساب می آمدند بدون در نظر گرفتن اینکه هرکس چقدر سرمایه داشت، خواه این افراد مالکان خصوصی زمین بودند، خواه افراد فقیری که بجز نیروی کارشان چیزی در اختیار نداشتند - همگی در مقابل قانون یکسان بودند. قانون از همه به يك شکل حمایت می کند، قانون از دارائی ثروتمندان، در مقابل توده هایی که بجز نیروی کار خود مالك چیز دیگری نیستند و رفته رفته

بسوی فقر و نابودی گام برمی دارند و به پرولتاریا تبدیل می شوند. حمایت می کند. این چنین است جامعه سرمایه داری.

اینجا نمی توانم وارد جزئیات در مورد این مسئله بشوم. شما به هنگام بحث درباره برنامه حزب دوباوه به این مسئله بازخواهید گشت - آنگاه تعریف جامعه سرمایه داری را خواهید شنید. جامعه ای که در بالا ذکر شد برعلیه سرواژ و سیستم فئودالی در زیر شعار آزادی پیش می رفت. ولی این آزادی مختص صاحبان املاک بود. و هنگامی که فئودالیزم در هم فرو ریخت، که در اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم بود (در روسیه دیرتر از کشورهای دیگر، یعنی در سال ۱۸۶۱، اتفاق افتاد) دولت سرمایه داری جایگزین آن یعنی دولت فئودالی گردید، که شعارش آزادی برای همه می باشد، و چنین وانمود می کند که این دولت برخاست همه استوار است ماهیت طبقاتیش را انکار می نماید. و اینجا بود که نبردی بین سوسیالیست ها که برای آزادی همه افراد بشر می جنگند و دولت سرمایه داری در گرفت - نبردی که منجر به بوجود آمدن اتحاد جماهیر شوروی گردیده و در تمامی جهان جریان دارد.

برای درک این نبرد که اکنون برعلیه سرمایه جهانی آغاز گشته است، برای درک جوهر دولت سرمایه داری، باید بخاطر داشته باشیم که هنگامی که دولت سرمایه داری در مقابل دولت فئودالی پیشروی می کرد با شعار آزادی وارد نبرد گردید. برانداختن فئودالیزم بمعنی آزادی برای نمایندگان دولت سرمایه داری بود و به مقاصد آنها خدمت می کرد. تا آنجائی که سرواژ مضمحل می گشت و دهقانان این فرصت را بدست می آوردند که زمینهای را که در ازاء پاداش و یا حقوق پرداخت نشده خریداری کرده بودند به مالکیت واقعی خود درآورند - نگرانی برای دولت نداشت. دولت از دارائی، صرف نظر از منشاء آن حمایت می کرد، چرا که براساس مالکیت خصوصی بنا شده بود. دهقانان در همه دولت های متمدن و نوین به مالکان خصوصی تبدیل شدند. حتی وقتی که صاحب زمین قسمتی از ملك خود را به دهقانان تسلیم می کرد دولت از

مالکیت خصوصی حمایت می‌نمود، و به مالکان با پرداختن پول در ازای زمینی که به دهقانان واگذار کرده بودند غرامت می‌داد. بدین گونه دولت اظهار می‌داشت که از مالکیت خصوصی حمایت و پشتیبانی خواهد کرد. دولت حق مالکیت هر تاجر، هر کارخانه‌دار و هر صاحب صنعتی را به رسمیت شناخت. و این جامعه که براساس مالکیت خصوصی، قدرت سرمایه و در انقیاد در آوردن کارگر بی‌چیز، توده دهقانان فقیر استوار بود، اظهار می‌کرد که حکومتش بر آزادی بنا شده است. در نبرد با فئودالیزم به آزادی در مالکیت صحه می‌گذاشت و برخورد می‌باید و چنین وانمود می‌کرد که دولت طبقاتی از میان رفته است.

با وصف این دولت بصورت دستگاهی باقی ماند که برای در انقیاد درآوردن دهقانان فقیر و کارگران به سرمایه‌داران کمک می‌کرد. ولی در ظاهر شکلی آزاد داشت. حق رأی دادن را همگانی کرد، و توسط قهرمانان، واعظان، محققان و فیلسوفانش اعلام می‌کرد که جامعه بی‌طبقه است. حتی همین حالا هم که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بر علیه دولت به نبرد برخاسته است، آن‌ها ما را متهم به نقض آزادی، و ساختن دولتی که بر زور استوار بوده و در آن گروهی بوسیله گروهی دیگر منکوب می‌شوند، می‌نمایند، در حالیکه خودشان را دولتی دموکراتیک و مردم‌پسند جلوه می‌دهند. و حالا که انقلاب جهانی آغاز گردیده و در بعضی کشورها به پیروزی رسیده، هنگامی که مبارزه بر علیه سرمایه جهانی بصورتی حاد درآمده این مسئله دولت اهمیت بسیاری کسب کرده است و می‌توان گفت که به یکی از مهم‌ترین مسائل و محور اصلی کلیه مباحث مجادلات سیاسی روز تبدیل گردیده است.

با در نظر گرفتن هر يك از احزاب سیاسی در روسیه و یا در هر کدام از کشورهای متمدن تراز آن، خواهیم دید که تقریباً تمام مجادلات، مخالفت‌ها و نظریات سیاسی از مفهوم دولت سرچشمه می‌گیرند. آیا دولت در يك کشور سرمایه‌داری و یا در يك جمهوری دموکراتیک، بخصوص در کشوری مانند سوئیس و یا آمریکا که در میان آزادترین

جمهوری‌های دموکراتیک می‌باشند، بیانگر اراده توده‌ها، مجموعه تصمیمات عمومی مردم و یا نمایانگر خواست‌های ملی و نظائر آن می‌باشد؟ یا اینکه دولت در این کشورها همان دستگاهی است که سرمایه‌داران را قادر می‌سازد تا طبقه کارگر و دهقانان را به انقیاد خویش درآورند؟ این مسئله اساسی است که مرکز همه مجادلات سیاسی جهان می‌باشد. آن‌ها درباره بلشویسم چه می‌گویند؟ مطبوعات سرمایه‌داری به بلشویکها فحاشی می‌کنند. شما حتی يك روزنامه نخواهید یافت که این اتهامات مبتذل، مبنی بر اینکه بلشویکها ناقض حکومت مردمی و آزادی می‌باشند، را تکرار نکند. اگر منشویکها و سوسیالیست‌های انقلابی (اس - اراهای S-R) ما از روی ساده‌دلی (شاید ساده‌دلی نباشد و یا شاید آنگونه ساده‌دلی باشد که بقول آن ضرب‌المثل از راهزنی هم بدتر است) فکر می‌کنند که خود کاشف این اتهامند که بلشویکها آزادی و حکومت مردمی را نقض کرده‌اند، بطور مسخره‌ای در اشتباهند. این روزها یکایک ثروتمندترین روزنامه‌ها در ثروتمندترین کشورها که ده‌ها میلیون برای پخش و توزیع آنها خرج می‌شود و دروغ‌پردازیهای سرمایه‌داران و سیاست‌امپریالیست‌ها را در ده‌ها میلیون نسخه انتشار می‌دهند، این بحث‌های ابتدائی و اتهامات را علیه بلشویسم تکرار می‌کنند که: امریکا، انگلستان و سویس کشورهای پیشرفته‌ای هستند که براساس حکومت‌های مردم‌پسند پایه‌گذاری شده‌اند، در حالیکه جمهوری بلشویکی دولت راهزنان است و از آزادی خبری نیست و اینکه بلشویکها ایده حکومت مردمی را نقض کرده‌اند و کارشان بدانجا کشیده است که حتی مجلس موسسان را نیز از هم پاشیده‌اند. این اتهامات وحشتناک بر علیه بلشویکها در سراسر دنیا تکرار می‌گردد و این اتهامات هستند که ما را مستقیماً به مسئله دولت بازمی‌گردانند دولت چیست؟ برای اینکه به ماهیت این اتهامات پی ببریم، برای اینکه این اتهامات را با برخوردی هوشمندانه بررسی کنیم، نباید که شناخت‌مان را بر شایعات استوار نمائیم بلکه می‌بایست عقیده‌ای را، اسخ، ایده‌ای صریح و روشن از دولت داشته باشیم. ما با انواع دولت‌های سرمایه‌داری و تمام تئوریهائی که برای دفاع از آنان قبل از جنگ جهانی اول ساخته و پرداخته شده است روبرو هستیم. برای پاسخی صحیح به این مسئله

(دولت) می بایستی که تمام این تئوریه‌ها و نظریه‌ها را با دیدی انتقادآمیز بررسی نماییم.

قبلاً به شما توصیه کردم که برای درک بهتر مسئله دولت از کتاب انگلس: منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت کمک بگیرید. این کتاب گویای این نکته است که هر دولت که در آن زمین و ابزار تولید متعلق به مالکان خصوصی است و سرمایه در آن مسلط است، هرچند که دموکراتیک باشد یک دولت سرمایه‌داری است. دستگاهی است که توسط سرمایه‌داران برای منکوب کردن طبقه کارگر و دهقانان فقیر بکار می‌رود و حق رأی همگانی، مجلس مؤسسان و ارلمان صرفاً نوعی تعهدات کتبی هستند که در ماهیت واقعی امور تأثیری می‌گذارند.

اشکال تسلط دولت ممکن است گوناگون باشد. اعمال قدرت سرمایه ستگی به شکل‌های مختلف دارد. اما اساساً قدرت در دست سرمایه است. ننی اگر حق رأی و حقوقی دیگر وجود داشته و جمهوری دموکراتیک باشد، ی‌الواقع هرچه دموکراتیک‌تر باشد حکومت سرمایه‌داری خشن‌تر و سخت‌گیرتر است. یکی از دموکراتیک‌ترین جمهوری‌های جهان ایالات متحده آمریکا است. با وصف این در هیچ کجا (و آن‌هائی که بعد از سال‌های ۱۹۰۱ از آنجا دیدن کرده‌اند حتماً این مسئله را می‌دانند) قدرت سرمایه، درت یک مشت میلیونر این چنان بر تمام جامعه مستولی نیست، و در هیچ کجا ساد و بی‌رحمی به اندازه امریکا نمی‌باشد. همین که سرمایه وجود داشت - بر مابقی جامعه مسلط می‌گردد و هرگونه جمهوری دموکراتیک و حق رأی نمی‌تواند اهیت آن را تغییر دهد.

جمهوری دموکراتیک و حق رأی همگانی پیشرفتهای بسیار بزرگی در نایسه با فنودالیسم محسوب می‌شوند بدان سبب که طبقه پرولتاریا را در به کسب اتحاد و همبستگی امروزش و ساختن صفوف منظم و متواری که درحال مقابله پیگیری با سرمایه می‌باشند کرده است. بچ‌گاه حقوقی حتی بطور تقریبی شبیه به این برای دهقانان سیرف وجود داشته است چه برسد به بردگان. همان‌طور که می‌دانیم بردگان شورش کردند، قیام می‌کردند و جنگ داخلی براه می‌انداختند، اما هرگز

نتوانستند اکثریتی با آگاهی طبقاتی ایجاد کرده و حزبی را که بتواند
 مبارزه را رهبری کند بوجود بیاورند. آنان بوضوح قادر به درك اهدافشان
 نبودند و حتی در انقلابی‌ترین لحظات تاریخ بجز بازیچه‌ای در دست
 طبقات حاکمه چیزی پیش نبودند. جمهوری بورژوائی، پارلمان و حق
 رأی همگانی همگی بمنزله پیشرفت‌های بزرگی از نقطه نظر تکامل
 جهانی جوامع به حساب می‌آیند. بشر بسوی سرمایه‌داری گام برداشت و
 این فقط سرمایه‌داری بود که با تلفیق با فرهنگ شهری طبقه پرولتر
 تحت ستم را قادر به درك و آگاهی از طبقه خود کرده و جنبش جهانی
 طبقه کارگر را بوجود آورد، میلیون‌ها کارگر در سراسر جهان در احزاب
 متشکل شدند، در احزاب سوسیالیست که آگاهانه توده‌ها را رهبری
 می‌کنند. بدون پارلمان‌تاریسم (حکومت پارلمانی) و بدون سیستم
 انتخاباتی، این پیشرفت طبقه کارگر غیرممکن بود. بدین سبب است که
 این مطالب در نظر توده کثیری از مردم اهمیتی چنین خاص کسب
 کرده‌اند بدین علت است که تغییری بنیادی (رادیکال) تا این اندازه
 به نظر مردم دشوار جلوه می‌کند. این فقط ریاکاران متبحر، دانشمندان و
 کشیش‌ها نیستند که از این دروغ سرمایه‌داران که: دولت آزادست و
 مأموریتش دفاع از منافع همگان است، حمایت و پشتیبانی می‌کنند، بلکه
 گروه کثیری از مردم نیز که گذار از جامعه قدیمی سرمایه‌داری به جامعه
 سوسیالیستی را درك نمی‌کنند صادقانه به طرفداری از تعصبات گذشته
 برخاسته و از دولت حمایت می‌کنند. نه تنها آنان که مستقیماً
 به سرمایه‌داری وابسته هستند و زیر بوغ سرمایه‌داری زندگی می‌کنند و یا
 آنان که با رشوه توسط سرمایه خریداری شده‌اند (عده زیادی از همه
 افسار، دانشمندان، هنرمندان، کشیش‌ها و غیره در خدمت سرمایه هستند)
 بلکه آن‌هایی هم که فقط تحت تأثیر تعصب آزادی بورژوائی می‌باشند،
 در سراسر دنیا بر علیه بلشویسم مسلح شده‌اند. این بدان سبب است که
 وقتی جمهوری شورائی بوجود آمد دروغ‌های سرمایه‌داری را رد کرد و
 علناً اعلام داشت: شما می‌گویند که دولت‌تان آزاد است ولی در حقیقت

دولت شما حتی اگر يك جمهورى دموكراتيك باشد، چیزی نیست بجز
 ابزاری که توسط سرمایه‌داران برای سرکوب کردن کارگران بکار می‌رود
 و هرچه دولت‌تان آزادتر باشد این حقیقت آشکارتر است. برای مثال از
 سوئیس در اروپا و ایالات متحده در قاره آمریکا می‌توان نام برد. در هیچ
 کجای دنیا سرمایه به این بی‌رحمی حکومت نمی‌کند و هیچ کجا به اندازه
 این کشورها (با وصف اینکه این‌ها جمهورى‌های دموكراتيك هستند) این
 مسئله روشن و آشکار نیست، صرفنظر از اینکه چگونه این دولت‌ها را
 بزرگ کنند علیرغم همه سروصداهاى که درباره آزادی کارگر و برابری
 اتباع خود براه می‌اندازند. حقیقت امر این است که در سوئیس و آمریکا
 سرمایه فرمانروایی می‌کند و هرگونه کوششی از جانب کارگران در جهت
 بهبودی واقعی در شرایط زندگیشان، هر قدر هم که ناچیز باشد، بلافاصله
 منجر به جنگ داخلی می‌گردد. این کشورها دارای سربازان کمتر و ارتش
 منظم کوچکتری می‌باشند - سوئیس دارای جنگجویان شبه‌نظامی است و
 هر سوئیسی در خانه يك اسلحه دارد، در حالی که در آمریکا تا چندی
 پیش ارتش ثابتی وجود نداشت و بنابراین هر وقت اعتصابی رخ می‌داد
 سرمایه‌داران عده‌ای را مسلح می‌کنند و با اجازه کردن يك دسته سرباز
 اعتصاب را سرکوب می‌نمودند، در هیچ کجای دیگر جنبش‌های کارگری
 با بیرحمی و خشونت که در سوئیس و آمریکا معمول است سرکوب
 نمی‌شوند و در هیچ کجای دیگر شدت تأثیر سرمایه تا حدی که در
 پارلمان این کشورها بچشم می‌خورد نمی‌باشد. قدرت سرمایه همه چیز
 است، بازار بورس همه چیز است، هنگامی که پارلمان و انتخابات
 دست‌نشانده و هم‌چون عروسك‌های خیمه شب‌بازی می‌باشند... ولی
 چشم و گوش کارگران هر چه بیشتر در حال باز شدن می‌باشد و ایده
 حکومت شورائی در سطحی هرچه وسیعتر گسترش می‌یابد، خصوصاً بعد
 از کشتار خونینی که اخیراً شاهد آن بودیم. لزوم جنگی بیرحمانه بر علیه
 سرمایه‌داران توسط طبقه کارگر هر روز روشن‌تر می‌گردد.

هر ماسکی که يك جمهورى به‌چهره خود بزند، هر اندازه دموكراتيك

هم که باشد، اگر يك جمهوری سرمایه‌دار بوده و حافظ مالکیت خصوصی زمین و کارخانه‌ها باشد، اگر سرمایه خصوصی همه جامعه را در «بردگی با حقوق» نگاه دارد، یعنی، اگر این جمهوری آنچه را که ما در برنامه حزبمان و قانون اساسی شوروی اعلان کرده‌ایم مرحله اجراء نگذارد، آنگاه این دولت فقط ایزاری است برای سرکوبی عده‌ای از مردم بوسیله دیگران. و ما این ابزار را در دست آن طبقه‌ای که قرار است قدرت سرمایه را نابود کند خواهیم گذارد. ما تمامی تعصبات قدیمی، که دولت را به‌معنای برابری همگانی می‌پندارند رد خواهیم کرد - چرا که آن‌ها حيله‌ای بیش نیستند؛ تا زمانی که استثمار وجود دارد برابری همگانی نمی‌تواند وجود داشته باشد. مالك نمی‌تواند با يك کارگر مساوی باشد، یا يك انسان گرسنه با يك انسان سیر. این دستگاهی که دولت نام دارد و مردم از روی ترس‌های خرافاتی بدان سر تعظیم فرود می‌آوردند، و این افسانه قدیمی را که دولت همانا حکومت همگانی است باور می‌کردند، افسانه‌هایی که پرولتاریا آن‌ها را، دروغ‌های سرمایه‌داران می‌خواند - بوسیله طبقه کارگر درهم خواهد شکست. تا بدین‌جا سرمایه‌داران را از این دستگاه محروم و خود آن را در اختیار گرفته‌ایم. با این دستگاه همانند چماقی برای نابود کردن هرگونه استثمار استفاده خواهیم کرد. ر وقتی دیگر امکانی برای استثمار در هیچ کجای دنیا وجود نداشت، وقتی که دیگر هیچ نشانی از مالکان و صاحبان کارخانه‌ها نبود و هنگامی که در يك جای دنیا یکی از پرخوری و دیگری از گرسنگی از پای در نیامد - فقط وقتی که دیگر امکان هیچ يك از این موارد وجود نداشت - آنگاه این دستگاه را به‌زباله‌دان تاریخ خواهیم سپرد. آن زمان است که دیگر نه دولت خواهد بود نه استثمار. اینست نظر حزب کمونیست ما. امیدوارم که در سبخرانی‌های بعدی به این موضوع بازگردیم و مکرر به آن رجوع کنیم.

مستشرقین:

سوسیالیسم و جنگ (لنین)
امپریالیسم و انتخاب در سوسیالیسم (لنین)
از انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران

تکثیر از:

سازمان دانشجویان ایرانی - هلند
(هوادار چریکهای فدائی خلق ایران)

I.S.A.
Postbus 58234
1040 HE Amsterdam
Gironummer 4898886
KvK V345094